

عشق در آینه عرفان امام خمینی

□ امیرعلی حسنیلو

مقدمه

یکی از ابعاد شخصیتی مهم امام و از اندیشه‌های تابناک و برجسته‌اش اندیشه عرفانی او است که یقیناً در مدیریت و رهبری آن حضرت تأثیر شایانی داشته، این اندیشه درخشان و نورانی ریشه در شناخت عمیق او از خداوند متعال داشت. اطاعت مطلق در برابر خداوند متعال آن حضرت را به جایی از بندگی ترقی داده بود که فوج عظیم انسان‌ها را با خلاص به اطاعت و ارادت به آن وجود الهی وادار می‌نمود. او با بیانی ساده شوق و عشق را در دل جوانان پاک و غیور این مرز و بوم زنده و آنها را برای دفاع از کیان ایران و انقلاب اسلامی بسیج کرد. بدون تردید اطاعت از مقام ولایت و مرجعیت از یک ارتباط عمیق معنوی و عاطفی نشأت می‌گرفت که بین مردم و امام برقرار بود. همین ارتباط عمیق معنوی بود که توده میلیونی ملت ایران در برابر ظلم و استبداد دوران استبداد بسیج نمود و انقلاب اسلامی را به ثمر نشانند. انقلاب اسلامی ایران و حکایت رهبری آن عطف به نهضت امام حسین(ع) است. امام خمینی از سلاله پاک آن امام است که پرچم سرافراز آن نهضت را به دوش کشید و چونان امام حسین(ع) عاشقان وارسته از تعلقات دنیا را با خود به دیدار معبود و معشوق ازلی که منتهی و غایت کمال است هدایت نمود. چنانکه فرمود: «از شهدا که نمی‌شود چیزی گفت، شهدا شمع محفل دوستانند، شهداء در قهقهه‌های مستانه‌شان در شادی



وصولشان «عند ربهم یرزقون» اند و از نفوس مطمئنہ‌ای هستند که مورد خطاب «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی» پروردگارانند. اینجا صحبت عشق است و عشق؛ و قلم در ترسیمش بر خود می‌شکافت.^۱

چون قلم اندر نوشتن می‌شناخت

چون بعشق آمد قلم بر خود شکافت^۲

در اندیشه عرفانی امام و ابعاد مختلف عرفان اسلامی مسئله «محبت و عشق» جایگاه رفیعی دارد. لذا در این مقاله کوشش بر این است تا شعاعی از اندیشه عرفانی حضرت امام ضمن مقایسه با برخی عرفای نامی دیگر مورد بررسی قرار گیرد و موضوع به طور اجمالی و مختصر که راهگشای پژوهش تفصیلی باشد، تبیین گردد.

تعریف عشق

برای عشق تعاریف و معانی مختلفی گفته شد: علاقه مفرط به چیزی، دوست داشتن چیزی بیش از حد معمول، شگفت دوست به حسن محبوب، در گذشتن از حد دوستی و آن عام است که در پارسایی باشد یا غیر آن - یا کوری حسن از دریافت عیوب محبوب «حبّ الشیء اعمی و اصم» یا اینکه گفته شده است - مرضی است از قسم جنون که با دیدن صورت زیبا پیدا می‌شود و گویند آن مأخوذ از عشقه است و آن نباتی است که آن را لبلاب گویند. چون بر درختی بیچند آنرا خشک و زرد نماید، همین حالت - عشق را است که بر هر دلی طاری شود صاحبش را خشک و زرد و مریض احوال نماید.

دفاع از حریم عشق

امام خمینی علاوه بر اینکه در آثار خود از محبت و عشق الهی سخن گفته است اهل علم را از قضاوت ناصحیح درباره عشق و محبت الهی که آن را رمی به فساد می‌نمایند نهی می‌نماید: «و از امور مهمه‌ای که تنبّه به آن لازم است و اخوان مؤمنین خصوصاً اهل علم کثر الله امثالهم باید در نظر داشته باشند آن است که اگر کلامی از بعضی علماء نفس و اهل معرفت دیدند یا شنیدند...

بدون حجت شرعیّه رمی به فساد و بطلان نکنند... و گمان نکنند هر کس اسم از مراتب نفس و مقامات اولیاء و عرفان و تجلیات حق و عشق و محبت و امثال اینها که در اصطلاحات اهل معرفت رایج است برد، صوفی است یا مروج دعاوی صوفیه است یا بافنده از پیش خود است و بر طبق آن برهانی عقلی یا حجتی شرعی ندارد به جام دوست قسم که کلمات نوع آنها شرح بیانات قرآن و حدیث است...^۳ بدین ترتیب حضرت امام مسئله عشق و محبت الهی را مثل سایر حکماء و فلاسفه کاملاً شرعی و مبنای آن را قرآن و حدیث وائمه می‌داند. «... آیا غیر از فای ذاتی و ترک خودی و خودیت و انیت و انانیت که در لسان اهل معرفت است به چیز دیگری قابل حمل است؟ آیا مناجات شعبانیه را که از حضرت امیر و اولاد معصومین او سلام الله علیهم وارد شده و مکرر خواندی ... الهی هب لی کمال الانقطاع الیک ... آیا حقیقت و لاحظته فصعق لجلالک غیر از آن صعق در لسان اولیاست...»^۴ امام خمینی علما را از اتهام و متهم نمودن بزرگان به تصوف بر حذر می‌دارد و خودش علاوه بر آثار منشور در آثار منظوم و عرفانی خود از اصطلاحات مجازی عرفا بهره می‌جوید:

طور سینا را بگو ایام صعق آخر رسید	موسی حق، در پی فرعون باطل آمده
طور است و جمال دوست همچون موسی	یاد همه چیز را جز او دور فکن
دک کن جبل خودی خود چون موسی	تا جلوه کند جمال او بی‌ارزی
ای موسی صعق دیده در عشق	از جلوه طور لا مکسانی ^۵

حضرت امام تبیین حال جذبۀ روحی و فنای کلی به حالت عاشق دل‌باخته تمثیل می‌جوید: «مثل جذبۀ روحی ... مثل حال عاشق مجذوب و حرکات عاشقانه او که عاشق نباید در عشق بازی مقدمات ترتیب دهد و نتیجه بگیرد بلکه خود حقیقت عشق، آتشی است که از قلب عاشق طلوع می‌کند و جذوه آن به سرّ و علن و باطن و ظاهرش سرایت می‌کند و همان تجلیات حبّی در سرّ قلب به صورت عشقبازی در ظاهر در می‌آید: از کوزه برون همان تراود که در اوست. همین طور مجذوب مقام احدیت و عاشق جمال صمدیت تجلیات باطنیه محبوب و تجلیات حبّیه حیب که در ملک ظاهرش بروز کند و در مملکت شهادتش صورت یابد. همین نقشه نماز را تشکیل دهد. و اگر غیر از این اوضاع و احوال که برای حضرت ختمی صلوات الله علیه و آله در این مکاشفه



روحانیه و معاشرهٔ حبیبانه دست داد حال دیگری دست دهد...»^۶

امام مسئله عشق را نه تنها مشروع بلکه فطری می‌داند: «... اعلم ان الله تعالى ... فطر النفوس ... على فطرة الله أى العشق بالكمال المطلق ... و بالجملة الانسان بفطرته عاشق الكمال المطلق و يتبع هذه الفطرة فطرة اخرى ... فالانسان عاشق جمال الله و يحنّ اليه تعالى ... فطر الناس على هاتين الفطرتين الفطرة الاصلية هي فطرة العشق بالكمال المطلق و الفطرة التبعية...»^۷

امام خمینی رضوان الله عليه معتقد است که انسان از فطرت عاشق کمال است و گریزان از نقصان و کمبود، لذا همیشه خود را به سوی کمال می‌کشد تا از نقصان رهایی یابد. فطرت اصلی انسان عبارت است از عشق به کمال مطلق و فطرت تبعی، عبارت است از فطرت انزجار و تنفر از نقص باشد که آدمی این دو فطرت را براق سیر و رفرع معراج خود سازد و با این دو بال به آشیانه‌ی اصلی‌اش، که آستان حضرت دوست و درگاه اوست پرواز کند.^۸ «باعتبار ایجاد العشق الطبيعي في كل موجود و ايكاله عليه السير الى كماله و التدرج الى مقاله في النشأة الدنيا و له و ...» وجود عشق در تمام موجودات بالاخص در انسان در نظر همه عرفا و فلاسفه امری اتفاقی است لذا نمی‌توان آنرا منکر شد.

عشق روی تو سرشته است به آب و گل من
کیست کاین آتش افروخته در جانش نیست
عشق را انجام نبود چون و را آغاز نیست
که در این بادیه غمزده غمخواری نیست
آشنا آمد و بیگانه مرا زین دل کرد
دل سوخته هر ناحیه بی‌تاب و توانند^۹

مهر کوی تو در آمیخته در خلقت ما
عاشقم عاشق و جز وصل تو درمانش نیست
عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست
غم عشق تو به جان است و نگویم به کسی
عشقت اندر دل ویرانه ما منزل کرد
سرگشته و حیران همه در عشق تو غرقند

مراحل و شرایط عشق حقیقی

عشق نیز مثل سایر امور ترقی مادی و معنوی، دارای قله و اوج است که برای رسیدن به آن باید مراحل را طی نمود. مراحلی که برای عشق در نظر گرفته شده همان مراحل سیر سلوک است به بیان شرع و غیر از آن نیست مراقبت از اعمال و فرایض و ترک کامل و عملی محرّمات با برنامه

دقیق است.

پرهیز از شهرت و کبر و ستیز با نفس و ریا

در این مسیر باید ابتدا با بت نفس به مبارزه برخواست و آن را خوار و ذلیل نمود و مبانی تزویر و ریاکاری و خودنمایی را از دل زدود، این معانی در کلمات حضرت امام با استعاره‌های زیبایی متجلی می‌گردد و گاهی از آنها به بت و خرقة ریا و سجاده و مدرسه و غیره... یاد می‌نماید:

پیش اصحاب طریقت به نماز آمده‌ام
من سوی دیر مغان نغمه‌نواز آمده‌ام
تا مگر بسته‌ی دام بت یکدانه شویم
ملک هستی بر چشمش پر کاهی نبود
خانه عشق بود جامه تزویر برآر
سر و پاییی اگر هست در آن پا نگذار
خرقة پیر خراباتی و هشیار شدم
من که با دست بت میکده بیدار شدم^۱

بر در میکده از روی نیاز آمده‌ام
صوفی و خرقة خود، زاهد و سجاده خویش
از همه قید بریده ز همه دانه رها
آنکه از باده عشق تولبی تازه نمود
کورکورانه به میخانه مروای هشیار
عاشقانه در آن خانه همه بی‌سر و پا
جامه زهد و ریا کندم و بر تن کردم
بگذارید که از بتکده یادی بکنم

کسی که سالک طریق دریای عشق و محبت الهی است باید قیود منیت را از خود پاک نماید و از هر قیدی آزاد باشد و از بندگی هر رئی و مولایی رها شود تا به تمام معنا بندگی خداوند یکتا در او صادق باشد و از ریا و شرک خفی و جلی مبری باشد.

بایدت از شوق پروانه شوی بریان شوی
که این میخانه هرگز نیست جز مأوای بیدلها
رنگ هستی هر که بر رخ دارد آدم‌زاده نیست
هر که این اغلال در جانش بود آماده نیست
دیوانه نه ای اگر پیامی داری
بی خود بشوی که لاف مطلق نزن
بخود بستنی ز تار عنکبوتی بس سلاسلها
تا یک نشانه‌ای نبود از فنای تو^{۱۱}

این ره عشق است و اندر نیستی حاصل شود
اگر دل بسته‌ای بر عشق جانان جای خالی کن
نیستی را برگزین ای دوست اندر راه عشق
تا اسیر رنگ و بویی، بوی دلبر نشنوی
عاشق نشدی اگر که نامی داری
تا خود بینی تو مشرکی بیش نه‌ای
اگر دل داده‌ای بر عالم هستی و بالاتر
هرگز نه آنچه در خور عشق است و عاشقی

در این مسیر باید با، بت نفس نیز به مبارزه برخواست و آنرا خوار و ذلیل نمود و مبانی تزویر و ریاکاری و خودنمایی را از دل زدود، این معانی در کلمات حضرت امام با استعاره‌های زیبایی

متجلی می گردد و گاهی از آنها به بت و خرقه ریا و سجاده و مدرسه و غیره ... یاد می نماید:

بر در میکده از روی نیاز آمده‌ام
پیش اصحاب طریقت به نماز آمده‌ام
صوفی و خرقه خود، زاهد و سجاده خویش
من سوی دیر مغان نغمه نواز آمده‌ام
از همه قید بریده ز همه دانه رها
تا مگر بسته‌ی دام بت یکدانه شویم^{۱۲}

داشتن نام و قدرت ظاهری که برای بندگان خدا سودی نبخشد مانع سیر سلوک شناخته شده

که باید پرهیز شود شهرت کاذب از موانع راه است:

آنکه سر در کوی او نگذاشته آزاده نیست
آنکه جان نfkنده در درگاه او دل داده نیست
نیستی را برگزین ای دوست اندر راه عشق
رنگ هستی هر که بر رخ دارد آدم زاده نیست^{۱۳}
رنگ مستی یعنی رهیدن از خودی و خودبینی و رسیدن به مقامی که غیر از دوست هیچ نبینی.

سر دادن در راه دوست رسمی است عاشقانه که سرور و سالار آزادگان جهان حسین بن

علی (ع) آن را به شاگردان مکتبش آموخت.

تا اسیر رنگ و بویی، بوی دلبر نشنوی
هر که این اغلال در جانش بود آماده نیست^{۱۴}
باید از تمام تعلقات و زیبایی‌های مادی در راه دوست گذشت.

عاشقان روی او را خانه و کاشانه نیست
مرغ بال و پر شکسته فکر باغ و لانه نیست
عاشق از هر چیز جز دلدار دل برکنده خامش
چونکه با خود جز حدیث عشق گفتاری ندارد^{۱۵}
ترک حس خود کامگی و غرور و بزرگی ظاهر، اولین گام حرکت به سوی بندگی است،

این مرحله در عشق، مرحله آغازین است چاکلی حق با این مرحله حاصل می شود.

کتمان و عفت در عشق

شیخ الرئیس و خواجه طوسی در نمط نهم (مقامات العارفین) یکی از شرایط رسیدن به کمال را عشق عقیف دانسته‌اند یعنی عفت را در مسئله عشق و ترقی به کمالات دخیل دانسته‌اند^{۱۶} در روایات اسلامی نیز به این مسئله اشاره شده است که عرفا به اقتباس از روایات این مباحث را طرح نموده‌اند:

«من عشق فعفّ ثم مات مات شهیداً» و «من عشق و کتم و عفّ فمات و هو شهید» و «من عشق و کتم و عفّ و صبر غفر الله له و ادخله الجنة» و «ما المجاهد الشهيد فی سبیل الله باعظم اجراً»

عفاف در عشق ورزی از مقدمات و اسباب پیشرفت و ترقی است، اگر عفاف را در این احادیث مخصوص عشق مجازی بدانیم، پله‌ای خواهد بود برای ترقی و راه‌یابی به عشق حقیقی الهی، کتمان و عفاف و صبر هر سه از شرایط عشق است و اگر این شرایط در عشق حیوانی و نفسانی رعایت شود صعود به قلّه عشق حقیقی آسان خواهد بود. مقام شهادت که یکی از عالی‌ترین مقامات معنوی است که به عاشق عفیف و صبور اعطاء می‌شود. کتمان و پوشیده داشتن سرّ عشق و اندوه آن نیز از توجه عرفا و فلاسفه بدور نبوده است.

امام در کتمان عشق چنین فرموده:

که در این بادیه غمزه غمخواری نیست
که در این دیر مغان راز نگهداری نیست^{۱۸}
می‌نگنجد غم هجران وی اندر گفتار
که همه راز خود اندر شکم چاه نمود
ما ز رسوایی این پرده‌دران بی‌خبریم
نتوان گفت که از راهبران بی‌خبریم^{۱۹}

غم عشق تو به جان است و نگوییم به کسی
راز دل را نتوانم به کسی بگشایم
سرّ عشق است که جز دوست نداند دیگر
با که گویم غم آن عاشق دل‌باخته را
سرّ عشق از نظر پرده‌دران پوشیده است
راز بیهوشی و مستی و خرابانی عشق

حجابهای راه عشق (مدرسه و درس ...)

منظور بریدن از حجابها این است که وقتی عارف بین دو راه واقع شد، مثل قیام در راه حق و سکوت یا اشتغال به امور دنیا کدام ارجح است. امام همه قیود را رها کرد و در برابر طاغوت ایستاد، از این روی همه را حجاب می‌شمارد.

از حجاب آنکه برون رفت بحق جاهل بود
ما و کوی بت حیرت‌زده‌خانه بدوش
تا شوم بر در میعاد گهش حلقه بگوش
جز حرف دلخراش، پس از آنهمه خروش
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم^{۲۰}
در دادگاه هیچ از او داستانتان نبود
چه ره به مدرسه یا مسجد ریا دارم
پر خاشاک گر فلسفه و علم کلامیم

در بردل شدگان علم حجاب است حجاب
عالم و حوزه خود صوفی و خلوت‌گه خویش
از در مدرسه و دیر و خرابات شدم
از قیل و قال مدرسه‌ام حاصلی نشد
در میخانه گشایید به رویم شب و روز
در مدرس فقیه به جز قیل و قال نیست
مرا که مستی عشقت ز عقل و زهد رهاند
با صوفی و با عارف و درویش به جنگم

از مدرسه مهجور و ز مخلوق کناریم
با هستی و هستی طلبان پشت به پشتیم
گفته بودی که ره عشق ره پرخطری است
بشکنیم آینه فلسفه و عرفان را
فارغ از خانقه و مدرسه و دیر شده
از همه قید بریده ز همه دانه رها
در مدرسه از دوست نخواندیم کتابی
حاصل نشد از مدرسه جز دوری یار
از مدرسه و خانقهم باز رهان
در مسیر عشق همه قیود، حجاب، باطل است: مدرسه و مسجد و دیر، دروس، فقه و غیر آن

مطرود خرد پیشه و منفور عوامیم
با نیستی از روز ازل گام بگامیم^{۲۱}
عاشقم من که ره پر خطری می جویم
از صمناخانه این قافله بیگانه شویم
پشت پای زده بر هستی و فرزانه شویم
تا مگر بسته دام بت یکدانه شویم
در مآذنه از یار ندیدیم صدایی
جانا مددی بعمربی حاصل ده
مجنون کن و خاطر پریشانم ده^{۲۲}
همه از قیود کنایی است که باید از آنها رهید تا به راه عشق رسید.

چون به عشق آمدم از حوزه عرفان دیدم
دکه علم و خرد بست در عشق گشود
بشکنم این قلم و پاره کنم این دفتر
اسفار و شفاء ابن سینا نگشود
از درس و بحث مدرسه ام حاصلی نشد
در یم علم و عمل مدعیان غوطه ورنند
تا اسیر رنگ و بویی بوی دلبر نشنوی
هر چه فراگرفتم و هر چه ورق زدم
نو که دل بسته تسبیحی و وابسته دیر
پاره کن سبجه و بشکن در این دیر خراب

آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود
آنکه می داشت بسر علت سودای تو را
نتوان شرح کنم جلوه والای تو را
با آن همه جرّ و بحثها مشکل ما
کی می توان رسید به دریا از این سراب
مستی و بیهوشی می زده گرداب من است
هر که این اغلال در جانش بود آماده نیست
چیزی نبود غیر حجابی پس از حجاب
ساغر باده از آن میکده امید مدار
گر که خواهی شوی آگاه ز سرالاسرار^{۲۳}

مقامات عشق در نگرش امام

وقتی انسان در مقام کمال قرار گرفت مرحله شهود به او دست می دهد و به تسبیح عاشقانه تمام کائنات واقف می شود «و چون سالک را این مشاهده دست دهد و خود را به شراشر اجزاء وجودیه خود، از قوای ملکیه تا سرایر غیبیه و جمیع سلسله وجود را عاشق و طالب حق بیند و اظهار این تعشق و محبت را نماید از حق استعانت و وصول طلبد...»^{۲۴}

فناپذیری

تمام عرفا برای عشق‌ورزی در طریق حق شرایط سختی را تبیین نموده و به آن عمل کرده‌اند چنانکه در آثار حضرت امام این حقیقت بوضوح دیده می‌شود. و برای هر سالک موانع عدیده‌ای در این راه وجود دارد و تا فنای از خویش و رهایی از تمام قیود حاصل نشود راه ترقی به کمال مسدود خواهد بود:

بی‌خبر آنکه به ظلمت‌کنده ساحل بود
یقین بدان که نخواهد رسید بر مقصود^{۲۵}

عاشق از شوق به دریای فنا غوطه‌ور است
اگر ز عارف سالک سخن بود روزی

تا یک نشانه‌ای نبود از فنای تو
سر خود گیر و ره عشق به رهوار سپار
پرزنان پرده‌دران رو به دیار دلدار
دل از وطن بریدم و از خاندان خویش
آواره کرد عشق توام ز آشنیان خویش
از سر خویش گذر کرده سوی یار شدم
به خمّ می‌کده با جان و دل وفا دارم^{۲۶}

هرگز نه آنچه در خور عشق است و عاشقی
گر نداری سر عشاق و ندانی ره عشق
باز کن این قفس و پاره کن این دام از پای
من در هوای دوست گذشتم ز جان خویش
من داشتم به گلشن خود آشنایانه‌ای
یاد روزی که به عشق تو گرفتار شدم
ز جام عشق چشیدم شراب صدق و صفا

رسیدن به شهود

حضرت امام مقام و مرتبه شهود را پس از مرحله عشق به خداوند می‌داند: «و پس از ریاضات و مجاهدات و دوام تذکر و عشق به حضور و خلوت و تضرع و انقطاع تام، سالک از مرتبه اطمینان و عرفان به مرتبه شهود و عیان رسد و حق به تجلی فعلی مناسب با قلبش به سر قلب او تجلی کند پس قلب لذت حضور را دریابد و عشق به حق به هم رساند و لذت فیض حضور...»^{۲۷}

سریان عشق در هستی از منظر عرفا

در اینکه محبت و عشق اساس زندگی و بقاء موجودیت عالم است. شکی نیست، زیرا تمام حرکات و سکانات و جوش و خروش جهانیان بر اساس محبت و عشق است و بس. عرفا گویند حتی وجود افلاک و حرکات آنها بواسطه عشق و محبت است^{۲۸} و عشق عنصری است که در ذات



تمام موجودات وجود دارد تا آنها را به سوی غایت منظور نظر سوق دهد، بنابراین تمام کهکشان و موجودات عاشق ذات حق هستند و بر این مدار استمرار حیات می دهند، عرفای اسلامی در آثار خود به این معنا تأکید دارند و متفق اند:

همه ذرات مست عشق تواند
پای کوبان زدست عشق تواند^{۲۹}

خدا از عشق کرد آغاز عالم
سکون از عشق دارد کوه و صحرا
گاهی کم گه زیاد از عشق شده
ز نور عشق دارد روشنی روز
نبی از عشق جست انجام معراج
خورد از عشق دارد بحر موج
ز عشق افروخت رخ خورشید و هج
سیه از دود عشق است این شب داج^{۳۰}

عشقست روان در رگ و در ریشه جانها
ذرات جهان پراز این باده ناب است^{۳۱}
شیخ اشراق آفرینش زمین و آسمان را از آویخته شدن حزن و عشق به خاطر دوری از حسن موجود می داند و سبب سجده ملائکه را بر آدم تجلی حسن (روح) در انسان خاکی می داند از آن زمان که افلاکیان برای تماشای آدم آمدند عشق فرمانده و پادشاه آنها شده و همگی روی به سوی حسن نهاده اند و به مطاف او مشغولند.^{۳۲}

شیخ تمام موجودات را طالب جمال و حسن می داند که با عشق «...وصول به حسن ممکن نباشد الا بواسطه عشق» بتوانند بدان وصال رسند.^{۳۳}

شیخ اشراق عقیده دارد که آسمانها را زنده اند و عاشق نور اقدس و مطیع آفریدگار و در عالم اثر هیچ مرده نیست همه زنده به عشق اند.

به عشق زنده بود هر چه هست در عالم
جهان نبی است در جان عشق در کار است
ملاصدرا نیز عقیده دارد تمام هستی آکنده از عشق حق (عزاسمه) است؛ عرفای بزرگ دیگر

نیز مثل صدرا چنین اعتقادی دارند:

مولوی:

جزوها را رویها سوی کست
جزو سوی کل دوان مانند تیر
بلبلان را عشق بازی با گلست
کی کند وقف از پی هر گنده پیر
شیخ بهایی:

عشق است کلید خزاین جود
جامی:

ساری در همه ذرات وجود

عشق مفتاح معدن جود است
هیچ جنسی ز سافل و عالی
لیک عشق حق است اصل در آن
حافظ:

هر چه بینی به عشق موجود است
نیست از عشق و حکم آن خالی
پرتو آن فتاده بر دگران

همه ذرات مست عشق تواند
که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
عشق آغاز تمام هستی است و در وجود تمام موجودات نهفته است و اکثر عرفا و حکماء با صدر المتألهین در این قول متفق اند بنابراین «... لیس لاحد ان ینکر وجود العشق الربانی و المحبة الالهی فی هذه الصور المفارقة...» عشق الهی را هیچکس انکار نمی کند.

«عشق ربانیست خورشید و کمال
امر نور اوست خلقان چون ظلال»
شیخ الرئیس نیز برای عشق اقسامی قائل است، عشق مطلق را در عقول مجرد بعد از مرتبه حق در ملائکه دانسته و بعد در مرتبه نفوس کامله و مراتب دیگر که هم دارای شوق اند و هم دارای عشق گروهی از ملائکه که در مرتبه عقول مجرد هستند به غیر از ذات حق از هیچ چیز باخبر نیستند و توجه به غیر خدا ندارند. و به قول بسیاری از عرفا مست عشقند و از خود بی خود و در مقام فناء.

چنان که جامی گفت: شروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
از ملائک جماعتی هستند
کز می عشق جاودان مستند

سریان عشق در هستی از منظر امام

چنان که گذشت اکثر فلاسفه و عرفا عشق را در تمام هستی جاری و ساری می دانند و به مراتب عشق نیز معتقدند.

امام خمینی رضوان الله علیه همچون فلاسفه و عرفای بزرگ اسلامی و علمای بالله که صاحب نظر در عرفان بوده اند، نه تنها معتقد به حالت عاشقانه در عارف و سالک است و آن را

قبول دارد بلکه سریان عشق را در تمام هستی و موجودات می پذیرد:

«دیده‌ای نیست نبیند رخ زیبای تو را
همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست
عشق اگر بال گشاید به جهان حاکم اوست
کلام امام ملهم از دعای عرفه امام حسین (ع) عمیت عین لا تراک...»

سر نهم بر قدم دوست به خلوتگه عشق
یاد روزی که به خلوتگه عشاق روم
گر از سبوی عشق دهد یار جرعه‌ای
لب نهم بر لب شیرین تو فرهاد شوم
طرب‌انگیز و طرب خیز و طرب زاد شوم
مستانه جان ز خرّقه‌ی هستی در آوردم^{۳۴}
در این جا خلوتگه عشق همان مقام ملائکه است، انسان کامل تمنای رسیدن به آن را دارد که بالاترین مرتبه عشق حقیقی است که ملائکه در آنجا مستند نه هشیار، بسوی عشق همان وسیله رسیدن به آن مقام مستی است که در خلوتگه عشق یافته می شود.

امام خمینی تمام ذرات هستی را برخوردار از عشق به خداوند متعال می داند:

ذره‌ای نیست به عالم که در آن عشقی نیست
من چه گویم که جهان نیست به جز پرتو عشق
سرگشته و حیران همه در عشق تو غرقند
عالم عشق است هر جا بنگری از پست و بالا
هر چه گوید عشق گوید، هر چه سازد عشق سازد
در غم دوری رویش همه در تاب و تبند
بارک الله که کران تا به کران حاکم اوست
ذوالجلالی است که بر دهر و زمان حاکم اوست
دل سوخته هر ناحیه بی تاب و توانند
سایه عشقم که خود پیدا و پنهانی ندارم
من چه گویم، من چه سازم من که فرمانی ندارم
همه ذرات جهان در پی او در طلبند^{۳۵}

تجلی حق از عشق، در دیدگاه امام

حضرت امام خمینی در تبیین حدیث کنت کنزاً مخفياً معتقد است که خداوند متعال فاعل بالحب و العشق است همین عشق به ذات است که پی آمدش نقشه این جهان است و جهان خلقت، بیانگر کمالات است که در ذات است. این عقیده را چنانچه بیان شد عرفا و حکمای سلف نیز ابراز نموده‌اند.

امام خمینی نیز معتقد است همانگونه که علم حضرت حق به ذات خودش علم به ما سوای ذات است در مرتبه ذات چون که (بسیط الحقیقة کل الاشیاء) و در مرآت تفصیل علت علم به

ماسوا همانعلم به ذات است، حب به ذاتش نیز چنین است.^{۳۷}

اراده‌ای که از حق تعالی به اشیاء تعلق می‌گیرد و البته به گونه‌ای که منزه از رنگ تغییر و زوال است مانند اراده ما نیست که متغیر و حادث و زودگذر باشد. تعلق اراده حق تعالی به اشیاء به خاطر آن است که ذاتش محبوب اوست و عشق به ذات خود دارد و ذات خود را می‌پسندد نه آنکه اشیاء به طور مستقل محبوب او باشند و به این معنای بلند عرفانی اشاره فرمود در حدیث معروف قدسی که: (من گنجی بودم پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم) پس علت خلقت عالم حب ظهور و معروفیت ذات است و حبّ خود ذات^{۳۸} بنابراین امام نیز مبدأ عشق را ذات حق می‌داند و مبدأ خلقت و اساس آن را عشق، از این روست که سعدی علیه‌الرحمه گفته: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست...

و حضرت امام می‌فرماید:

وه چه افراشته شد در دو جهان پرچم عشق *آدم و جن و ملک مانده به پیچ و خم عشق*^{۳۹}
امام، جهان هستی را پدیده‌ای می‌داند که اصل آن بر پایه‌ای زیبا چون عشق نهاده شده. کتاب سرالصلوة حضرت امام در حقیقت شرح معاشقه انسان مؤمن با پروردگار است و کشف رموز عشق الهی است که در نماز نهفته است، معرفت به ابعاد و اسرار این رموز و دقت در حالات نماز عرفای بزرگی مانند امام خمینی پرده از این حقیقت می‌گشاید که حقیقتاً در حال نماز مقام وصول به آنها دست می‌داده است که فهم این حدیث شریف را آسان می‌نماید «الصلوة معراج المؤمن». بر این اساس است که انسان‌های مؤمن دارای حالاتی هستند که منتظر وقت عبادات هستند و در آن حال مسرتی به آنها دست می‌دهد که با هیچ چیز عوض نمی‌کنند و در این مقام است که فرموده‌اند: «افضل الناس من عشق العباده»^{۴۰} در این حالت است که در شأن انسان مؤمن چنین وصفی آمده است: «فاذا احببته كنت سمعه و بصره و لسانه...»^{۴۱} چون او را دوست بدارم تمام وجودش را فرامی‌گیرم چشم و زبان و گوش او باشم، یعنی وقتی تمام وجود انسان مؤمن محبوب حق می‌شود. او تجلی حق است - این حقیقت در قرآن شریف به کرات آمده است که خداوند مؤمنان را دوست می‌دارد. مصداق بارز و عینی این انسانها، انسانهای کاملند چنانکه امام می‌فرماید:

انسان کامل مظهر و تجلیگاه اسماء الهی است... و رحمانیت و رحیمیت اظهار همان اعیان است از غیب هویت تا افق شهادت مطلقه؛ و ایداع فطرت عشق و محبت کمال مطلق است در خمیره آنها که بدان فطرت عشقیه سائقه و جذبۀ قهریه مالکیه که ناصیه آنها را گرفته... پس با این طریقه غایت آمال و نهایت حرکات و منتهای اشتیاقات و مرجع موجودات و معشوق کائنات و محبوب عشاق و مطلوب مجذوبین ذات مقدس است؛ گرچه خود آنها محجوبند از این مطلوب و خود را عابد و عاشق و طالب و مجذوب امور دیگری دانند...^{۴۲}

در تفسیر و تبیین سر «ایاک نعبد...» می فرماید: جوینده غیر تو نیستیم از ادنی مرتبه سفلی ماده تا اعلی مرتبه غیب اعیان ثابتۀ، حق طلب و حق جو هستیم و هر کس در هر مطلوبی طلب تو کند و با هر محبوبی عشق تو ورزد...^{۴۳} و به قول شیخ بهایی:

هر در که ز نم صاحب آن خانه تویی تو	هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو
بلبل به چشمن زان گل رخسار، نشان دید	پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید	یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
عاقل به قوائین خرد راه تو پیوید	دیوانه برون از همه آیین تو جوید...

امام با الهام از سالار شهیدان و یاران باوفایش که در عشق ورزی به نقطه اوج رسیدند، توانست صدای آن عاشقان به خون طپیده را بار دیگر زنده نماید و خود سرور شهیدان انقلاب اسلامی بود. اگر در کربلای حسینی یاران حسین یاران حسین عاشق و پیش مرگ او بودند، در کربلای ایران جوانان غیور ایران زمین عاشقان و دلباخته خمینی بودند و با یک ندا به او لبیک گفته و به لقای یار شتافتند.

تجسم عشق در زندگی امام خمینی

امام خمینی در طول تاریخ اسلام بعد از حکومت پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) اولین عارف و فیلسوف و فقیهی است که در میدان عملی و نظری عشق و محبت الهی با الهام از مکتب عاشورا و سیره ائمه هدی علیهم السلام بهترین جایگاه را برای عشق و محبت الهی به تصویر کشید، او علاوه بر اینکه از حکما و فلاسفه صاحب اندیشه قرن حاضر است از عرفای نامدار تاریخ اسلام و

تشیع محسوب می‌شود، تاگر عرفا و حکمای اسلام عشق را در دفاتر و کتب خود تعریف و تمجید نموده‌اند و یا در محراب عبادت و یا در خلوتگاه راز و نیاز خود بدان پرداخته‌اند و بیش از این حد و مرز فراتر نرفته و چندان تأثیرگذار نبوده‌اند، عاشق دوران ما فراتر از این اندیشه‌ها و عمل پیشرو است، هم در میدان قال و هم در حال، عشق الهی او چونان عشق انبیای الهی است و رستاخیز است، عشقی فراگیر و دگرگون‌کننده احوال جوامع بشری، اگر عرفای بزرگ شیعه از قرآن درس عشق گرفته و از آن با زبان زیبای هنری نثر و نظم نوشته‌اند و در مرتبه اول دل خویش را شیدای حق و در مرتبه دوم خواننده را تحت تأثیر قرار داده‌اند، درس عشق خمینی فراخور تمام اصناف بود و از هر طبقه و صنفی در زمره عشاق او قرار داشته‌اند، درست مانند مولایش حسین که در صفوف عشقبازی حسین از پیر فقیه تا جوان برومند شجاع و نوزاد شیرخوار و زنان وارسته و دلباخته در راه مولایشان حضور داشتند و مسابقه فدای جان خویش در راه محبوب، از همدیگر سبقت می‌گرفتند. آیا جانفشانی در راه دفاع از حریم وطن را می‌توان بدون عشق تصور کرد؟ آیا بدون عشق انسان قادر است در برابر گلوله و آتش جان خویش را قرار دهد، پیروان مکتب عشق خمینی در احیای عشق و تحقق این اندیشه و در عینیت بخشیدن به آن در طول تاریخ بی‌نظیر هستند.

اما از آغاز حرکت و انقلاب خویش تا برقراری حکومت اسلامی و در دوران رهبری بدون استثناء در همه احوال، خدا، خدا، گفت و از انبیای الهی سخن گفته و با شهادت کامل در برابر استکبار ایستادگی نمود. یکی از علایم عشق و مرتبه شهود، شجاعت در برابر مدعیان کبر و نخوت است و تا کسی در مرحله معرفت به این مرتبه نرسیده نمی‌تواند با این همه عزت و اتکای به قدرت الهی اینگونه در برابر طاغوت افشاگری نماید.

عشق در مرحله‌ای که با فرد سر و کار دارد بسیار محدودتر است ولی از مرحله‌ای که وجود انسان را فراگرفت و لبریز شد و به اجتماع کشیده شد، جمعی را نیز عاشق خود نموده و همراه نماید تا اینکه رستاخیزی برای عاشقان به وجود می‌آورد. عاشق حق، خود عاشقانی دارد، چون جلوه، از حق می‌شود، امام مصلحی بود، عاشق پیشه و در مرتبه عشق به خداوند متعال در حدی بود که از هیچ قدرتی هراس و بیم نداشت.

عشقی که امام از آن صحبت می‌کرد و در آثارش جلوه‌گر است، عشق منفعلانه نیست که در گوشه‌ای از دنیا یا معابد بتوان به آن رسید، عشق امام عشق اصلاحگر و متحولانه و پویاست که جامعه را رو به رشد و تعالی معنوی و مادی می‌برد، در این مسلک عاشق کسی است که مدبری مقتدر و مسلط بر امور و وظایف خود باشد، اگر استاد دانشگاه است با تعهد تدریس کند و دانش آموخته او متعهد و عاشق باشد اگر صنعتگر است صنعتی را به جامعه تحویل دهد و تولیداتش به گونه‌ای باشد که خیانت در آن راه نداشته باشد، نتیجه کارش به دست هر کس رسید تعهد و صداقتش نیز همراه صنعتش باشد، از این روی عرفان و عشق، می‌تواند بهترین مؤلفه برای اصلاح اجتماعی باشد، تصوف و عرفان خانقاهی بدان جهت از اسلام بیگانه است که اسلام از خمودی و قشری‌گری و انزوا و ذکر بی‌خاصیت، مبری و دین عمل و تلاش و تکاپوی‌گری و حرکت و رشد است.

امام اینگونه عمل نمود که عرفان و عشق را در جهان با اقتدار و انقلابی و مبارز نشان داد و از گوشه معابد و خانقاه‌ها بیرون آورد و اسلام اصیل را با حرکت خود احیاء کرد، او نشان داد که عاشق و عارف و سالک و فقیه و فیلسوف باید اصلاحگر و انقلابی و شجاع باشد که این عین عرفان و مسلک اولیاء و انبیای الهی و راه ائمه معصومین علیهم السلام است. امام با این حرکت حجت را بر تمام اهل فرهنگ تمام کرد.

عاشقان از در و دیوار هجوم آوردند
ریزه‌خواران در میکده شاداب شدند
غم‌مخور ای دل دیوانه که راهت ندهند
به حریفان ستم‌پیشه پیام برسان

طرفه سرّی است هویدا ز در محکم عشق
جلوه‌گاهی است ز رندان به در خاتم عشق
پیش سالک نبود فرقی ز بیش و کم عشق
جز من مست نباشد دگری محرم عشق^{۴۴}

پی نوشتها:

۱. امام خمینی، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۱۴۷.
۲. مثنوی معنوی.
۳. امام خمینی، سر الصلاة، چاپ اول، مؤسسه نشر آثار امام، ۱۳۶۹، ص ۳۸.
۴. همان، ص ۳۸ - ۳۹.
۵. دیوان امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵ (چاپ چهل و هشتم)، ص ۱۷۸، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۸۹.
۶. امام خمینی، سر الصلاة، «پیشین»، ص ۱۱ - ۱۲.
۷. امام خمینی، طلب و اراده، ترجمه و شرح سیداحمد فهری، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۲.
۸. همان، ص ۱۵۴، امام خمینی، شرح دعای سحر، انتشارات تنظیم و نشر آثار امام، ۷۴ ص ۴۳.
۹. دیوان امام، ص ۱۷۴، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۷۳، ۸۱، ۱۰۲.
۱۰. همان، ص ۱۳۸، ۱۷۰، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۴۲.
۱۱. همان، ص ۱۸۵، ۴۶، ۷۰، ۲۴۲، ۲۴۶، ۴۶، ۱۷۵.
۱۲. همان، ص ۱۳۸، ۱۷۰.
۱۳. همان، ص ۷۰.
۱۴. همان، ص ۷۰.
۱۵. همان، ص ۷۲، ۷۷.
۱۶. حسین بن عبدالله، شیخ ابو علی سینا، الاشارات، ج ۳، چاپ اول، قم، انتشارات: النشر البلاغیه، ۱۳۷۵، ص ۴ - ۸۰.
۱۷. محمدی ری شهری، «پیشین»، ص ۳۳۱.
۱۸. دیوان امام، ص ۷۳.
۱۹. همان، ص ۱۲۱، ۱۱۶، ۱۶۵.
۲۰. همان، ص ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۲.
۲۱. همان، ص ۱۰۸، ۱۴۸، ۱۶۷.
۲۲. همان، ص ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۷، ۲۳۸.
۲۳. همان، ص ۱۰۴، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۵۷، ۷۰، ۴۸، ۱۲۴.
۲۴. امام خمینی، «سر الصلاة»، پیشین، ص ۹۱.
۲۵. دیوان امام، ص ۱۰۴، ۱۰۵.
۲۶. همان، ص ۱۷۵، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۸.
۲۷. سر الصلاة، ص ۲۲.
۲۸. سیدجعفر سجادی فرهنگ و اصطلاحات عرفانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات طهوری، ۷۳، ص ۵۸۳.
۲۹. عبدالرحمن، جامی، دیوان اشعار (هفت اورنگ).
۳۰. محمدحسین، فیض کاشانی، دیوان اشعار، تصحیح محمد پیمان، تهران - انتشارات سنایی - چاپ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۹۲.
۳۱. همان، ص ۸۵.
۳۲. شیخ شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصلفات، ج ۳، چاپ دوم، تهران. پرورشگاه علوم انسان، ۱۳۷۳، ص ۸۱ - ۲۶۸.
۳۳. همان، ص ۲۸۴.
۳۴. دیوان امام، ص ۴۲، ۶۲.
۳۵. همان، ص ۱۵۹، ۱۵۱.
۳۶. همان، ص ۶۲، ۱۵۰، ۳۱۴.
۳۷. امام خمینی، طلب و اراده «پیشین»، ص ۴۱.
۳۸. همان، ص ۴۷.
۳۹. دیوان امام، ص ۱۳۴.
۴۰. کافی، ج ۲.
۴۱. امام خمینی، سر الصلاة، «پیشین»، ص ۹۰.
۴۲. همان، ص ۹۱.
۴۳. همان.
۴۴. دیوان امام، ص ۱۳۴.